

آداب معاشرت و هم‌نشینی در ایران باستان

میثم اسدی*

حسین مفتخری**، مصطفی پیرمردیان***

چکیده

ایرانیان باستان به آداب معاشرت و هم‌نشینی اهمیت ویژه‌ای می‌داده‌اند. احترام به پادشاه، بزرگان، پدر و مادر و همچنین ادب سخن‌گفتن، غذاخوردن، هدیه‌دادن، رازداری، راست‌گویی و... از جمله اموری است که ایرانیان به هنگام تعامل با یکدیگر رعایت می‌کردند. ما این بحث را از دو طریق ارتباط با پادشاه و تعامل مردم با همدیگر، از زمان مادها تا پایان حکومت ساسانیان، در این تحقیق بررسی کرده‌ایم. بنابراین، جستار حاضر در پی آن است که با روش تحلیلی-توصیفی به بررسی چگونگی آداب معاشرت و هم‌نشینی در ایران باستان بپردازد. به نظر می‌رسد رعایت آداب معاشرت و هم‌نشینی نسبت به پادشاه در این دوره زمانی، به مرور دارای سازوبرگ و تجملات بیشتر شده و از شاه شخصیتی جداگانه نسبت به دیگران ساخته‌است. اما، رعایت همین امر در بین مردم، بیشتر مبنا و اساسی اخلاقی داشته و تقریباً در همین مسیر تا پایان به حیات خود ادامه داده‌است.

کلیدواژه‌ها: آداب معاشرت، هم‌نشینی، ایران باستان، پادشاه، مردم.

۱. مقدمه

اطلاعات ما در مورد آداب معاشرت و هم‌نشینی در عصر ماد و هخامنشی، بیشتر بر اساس نوشته‌ها و گفته‌هایی است که مورخان غربی همچون گزنفون و هرودت در آن دوران

* کارشناس ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول) asadi_meysam@yahoo.com

** دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی moftakhari@tmu.ac.ir

*** استادیار گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان mostafapirmoradian@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۷

بیان کرده‌اند (پیرنیا، ۱۳۸۰: ۲/ ۱۳۷۰). اما، منابع غربی در این باره از زمان حضور اسکندر در ایران تا پایان دوران پارت‌ها، مطالب بسیار اندکی را در اختیارمان گذاشته‌اند؛ گذشته از این، نبود اسناد مکتوب در ایران در این دوره زمانی، یعنی از اواخر قرن هشتم پیش از میلاد تا اوایل قرن سوم میلادی، ما را با مشکل بسیار برای پژوهش در این زمینه روبه‌رو می‌کند. با وجود این، برخی بر این باورند که اشکانیان بنیان‌گذار اسطوره‌های کهن در ایران هستند و ساسانیان نگارنده آن (فرای، ۱۳۸۵: ۳۱۸). همان‌طور که می‌دانیم، حجم وسیعی از داستان‌های اساطیری ما را زندگی و مرگ پهلوانان تشکیل می‌دهند. آنان به تعبیری تصویر انسان‌های آرمانی ذهن مردمان آن روزگار بوده‌اند و به نوعی رفتار و کردارشان، آداب معاشرت و هم‌نشینی را در ایران باستان به‌خوبی نشان می‌دهد. اما، به دلیل اینکه ما در این جستار به دنبال بررسی و سیر تاریخی بحث موردنظر هستیم و همچنین به سبب گستردگی مطالبی که در این زمینه خصوصاً در *شاهنامه* فردوسی وجود دارد و خود تحقیق و بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد، از داستان‌های پهلوانی و مسائل مربوط به آن چشم‌پوشی می‌کنیم.

نویسنده‌های عصر ساسانی برخلاف روزگاران قبل از خود، دست به تدوین و ضبط تاریخ و فرهنگ خویش زدند و از خلال همین نوشته‌ها، که در قالب خدای‌نامه‌ها، اندرزنامه‌ها، آیین‌نامه‌ها و... است، می‌توانیم به گوشه‌ای از ادب و کردار مردمان ایران باستان به هنگام تعامل و گفت‌وگو با یکدیگر دست‌پیدا کنیم. بدین ترتیب، از کنار هم قراردادن داده‌های تاریخی که از منابع غربی و نوشتارهای باقی‌مانده از عصر ساسانی به یادگار مانده‌است، می‌توان تا حدودی آداب معاشرت و هم‌نشینی را در ایران کهن ترسیم کرد.

هدف اصلی ما در این پژوهش پاسخ‌گویی به این پرسش اصلی است که: آداب معاشرت و هم‌نشینی در ایران باستان چگونه بوده است؟ بنابراین، به دنبال این هدف، کوشیده‌ایم در قالب دو عنوان به این مهم دست‌یابیم: نخست، به چگونگی آداب معاشرت و هم‌نشینی نسبت به پادشاه در آن روزگار پرداختیم و سپس همین مسئله را در مورد جامعه ایران کهن دنبال کرده‌ایم. به طور کلی، به‌نظر می‌رسد که آداب معاشرت و هم‌نشینی با شاهنشاه، با گذشت زمان دارای سازوکار بیشتر می‌شد و از شاه شخصیتی جداگانه و وجودی غیرزمینی می‌ساخت. با وجود این، مردمان این مرز و بوم به هنگام برخورد و تعامل با یکدیگر، از آغاز عصر مادها تا پایان روزگار ساسانیان، بیشتر بر اساس مبانی اخلاقی با هم‌دیگر ارتباط برقرار می‌کردند، زیرا معتقد بودند رعایت این اصول می‌تواند آنان را یار و یاور اهورامزدا در مقابل اهریمن کند و همچنین به انباشت نیکی‌های آنان در مقابل

بدی‌هایشان بینجامد. ذکر این نکته نیز قابل توجه است که این رفتار و کردار ایرانی در این بازه زمانی، تقریباً بدون تغییر به حیات خود ادامه داده‌است و همچون میراثی ارزشمند به نسل‌های بعد انتقال یافته‌است.

۲. آداب معاشرت و هم‌نشینی در برابر پادشاه

شاهنشاه در دوران ایران باستان، همواره در رأس هرم طبقات اجتماعی ایران قرار می‌گرفت. او نه تنها از قدرت بی‌حدّ و حصری نسبت به دیگران برخوردار بود، بلکه به عنوان سایه خداوند بر روی زمین معرفی می‌شد. همین مسئله باعث می‌شد که مردمان تحت حاکمیت آنان، با کردار و رفتار شایسته‌ی مقام پادشاه با او برخورد کنند. اما، نوشته‌های تاریخی حاکی از آن است که نخست طبقه حاکم قوانینی را برای آداب معاشرت و رفتارهای احترام‌آمیز با پادشاه ایجاد کرد و به مرور، این مسئله بسط و توسعه بیشتر یافت. هرودت ضمن اینکه دیوکس را نخستین فرمانروای ماد معرفی می‌کند، فرامینی را به هنگام نشستن بر تخت شاهی به او نسبت می‌دهد که در همین راستاست. بر اساس این فرمان، حضور در پیشگاه پادشاه ممنوع بود. تمام عرایض توسط رابطه‌ها به عرض شاه می‌رسید و دیدار با شخص پادشاه ممنوع می‌شد. همچنین، خندیدن یا تفانداختن در حریم شاهی گناه به‌شمار می‌آمد (هرودت، ۱۳۶۸: ۵۹). اگرچه بحث‌های مختلفی پیرامون این فرمانروا وجود دارد (زرین‌کوب، ۱۳۸۷: ۹۹-۱۱۰)، اگر این دستورها و آداب درباری را که هرودت به دیوکس نسبت می‌دهد، به شاهان ماد تعمیم دهیم، باید گفت شاهان این سلسله در این زمینه تأثیری به‌یادماندنی از خود در دوران‌های بعد به جا گذاشته‌اند، چراکه با در نظر گرفتن استمرار این وضعیت در روزگاران بعد از مادها و تجملات و آداب بیشتر درباری و حسن معاشرت عوام و خواص نسبت به پادشاه، متوجه می‌شویم که این حسن معاشرت نسبت به پادشاه در بین ایرانیان کهن به صورت شگفت‌زده‌ای، نهادینه شده بود؛ ضمن اینکه نمی‌توان تأثیرات حکومت‌های بین‌النهرین را در این رابطه - امری که ما به دنبال اثبات آن نیستیم - بر دولت‌های آریایی ایران کهن بی‌تأثیر دانست.

به نظر می‌رسد قوانین و مقررات سختی که در عصر مادها برای روبه‌رو شدن با پادشاه وضع شده بود و مردمان را از دیدار با پادشاه منع می‌کرد، در دوران هخامنشی تعدیل شده باشد. فردی که متقاضی باریافتن به حضور پادشاه بود، نخست باید به حضور هزارپیش - یا رئیس نگهبانان خاصه شاه بزرگ - می‌رفت (بریان، ۱۳۸۵: ۱/ ۳۴۰) و سپس ملزم به

رعایت آداب خاصی در حضور پادشاه بود: وی باید در حضور پادشاه تعظیم می‌کرد و به خاک می‌افتاد. اما، اگر حاضر به رعایت این قانون نبود یا نمی‌خواست به حضور شاه بار یابد، باید پیامش را به دیگران می‌سپرد تا آنان به حضور شاهنشاه برسانند (پلوتارخ، ۱۳۸۰: ۶۲). مسئله دیگری که در حضور پادشاه باید رعایت می‌کردند، این بود که پس از تعظیم کردن و به خاک‌افتادن در مقابل شاهنشاه، باید خاموش می‌ایستادند تا شاهنشاه از آنان سؤال بپرسد. پس از آن، افرادی که بار یافته بودند، اجازه داشتند سخن بگویند (همان: ۶۳). این رسم - تعظیم و به خاک‌افتادن در برابر پادشاه - در دوران اسکندر و جانشینانش نیز وجود داشت (مشکور، ۱۳۴۶: ۴) و تا پایان روزگار ساسانی به حیات خود ادامه داد (مقدسی، ۱۳۷۴: ۲/۸۵۵). افزون بر موارد بالا و بر مبنای یکی از متون متأخر در دوران پارت‌ها، هر ملاقات‌کننده‌ای بایستی نام، موطن، حرفه و علت حضورش را اعلام کند. همه این اطلاعات ثبت می‌شد و وصف شخص مراجعه‌کننده و جامه‌هایش به آن افزوده می‌شد (بریان، ۱۳۸۵: ۱/۴۰۲). با وجود این، کسی حق نداشت زمانی که شاه در اندرونی است، بدون اجازه وارد شود، چراکه به قتلش منجر می‌شد، مگر آنکه پادشاه چوگان زرین را به سوی او دراز می‌کرد (استر، ۴: ۱۱). به نظر می‌رسد این قانون سخت - کشته‌شدن فردی که بی‌اذن نزد شاه به اندرونی رود - از زمان داریوش هخامنشی (۵۲۲-۴۸۶ پم) مرسوم شده باشد. حتی، افرادی که به خاندان‌های بزرگ پارسی متعلق بودند نیز از این امر مستثنا نبودند (هینتس، ۱۳۸۸: ۱۵۴). داستانی که جاحظ در این باره به روزگار یزدگرد اول آورده، خود گویای حساسیتی است که شاهان ایران کهن در این زمینه از خود نشان می‌داده‌اند (جاحظ، ۱۳۸۶: ۱۹۳).

شاهان پارس تلاش بسیاری می‌کردند تا به هنگام معاشرت و هم‌نشینی با دیگران، از زیبایی خیره‌کننده‌تری نسبت به اطرافیان برخوردار باشند و جلال و شکوه بیشتری را از خود در ذهن مخاطبان و تماشاگران ایجاد کنند. لباس مادی می‌پوشیدند؛ کفش مادی به پا می‌کردند؛ سرمه به چشم می‌کشیدند و همچنین برای جلا و لطافت پوست از بعضی روغن‌ها استفاده می‌کردند (گزنفون، ۱۳۸۶: ۲۳۴). از طرف دیگر، هنرمندان و صاحب‌منصبان درباری فرامین دقیقی برای انتشار تصویر شاهی که بلندای قامت و زیبایی‌اش به او شکوه ببخشد، دریافت می‌کردند. به گفته افلاطون، خواجه‌گان که مسئول مراقبت جسمی کودکان بودند، به مواظبت از نوزاد می‌پرداختند و می‌کوشیدند با شکل‌دادن به اعضای کودک و اصلاح آنها، تا آنجا که ممکن است او را زیبا کنند. همچنین، بر تمام نقش‌برجسته‌ها، شاه در همه حال از افراد دیگر بلندتر است: در بیستون و بر

نقش برجسته‌های تالار بار عام، که در آنها شاه و ولیعهد که در پشت سر او ایستاده است، بر صفه‌ای قرار دارند، این امر کاملاً بارز است (بریان، ۱۳۸۵: ۱/۳۴۶). با نگاهی به تصاویری که از شاهان ساسانی و اشکانی در نقش برجسته‌ها باقی مانده، به این نکته پی می‌بریم که سازندگان آنان نیز تلاش بسیاری کرده‌اند تا امپراتوران این عصر را در اوج زیبایی و با جلال و شکوه خاصی ترسیم کنند. برخی از مورخان غربی جامه‌ها و تاجی را که شاهان ساسانی بر سر می‌گذاشتند، وصف کرده و حیرت و شگفتی خود را در این زمینه بیان کرده‌اند (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۳۸۹). جلال و شکوه پادشاه به قدری بود که گاهی باریافتگان فراموش می‌کردند بر طبق رسوم گذشته در مقابل پادشاه تعظیم کنند و به خاک بیفتند (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۲۴).

نوشته‌های تاریخی حاکی از آن است که انوشیروان ساسانی برای نشان دادن هرچه بیشتر هیبت دربار و عظمت پادشاهی خود، گوی سبقت را از دیگران ربوده بود. به هنگام بار عام در تالارهای طاق کسری، تخت سلطنتی خسرو اول را در آخر تالار می‌نهادند و در پشت پرده آن را پنهان می‌کردند. صاحبان درجات عالی و اعیان و بزرگان به فاصله‌های مقرر از پرده - همانند سنت گذشته آداب درباری قبل از بهرام پنجم - می‌ایستادند. ناگاه پرده به کنار می‌رفت و شاهنشاه بر روی تخت ظاهر می‌شد که بر بالشی زربفت تکیه داده و جامه زرتار پوشیده بود. تاج که مرصع به زر و سیم و مروارید و یاقوت و زمرد بود، با زنجیری از طلا به سقف آویخته شده بود. این زنجیر چنان نازک بود که از دور دیده نمی‌شد. چون از مسافتی شخص نگاه می‌کرد، می‌پنداشت که واقعاً تاج بر سر شاه قرار دارد، در صورتی که این کلاه چنان سنگین بود که هیچ سری تاب نگاه‌داشتن آن را نداشت؛ وزن آن را ۹۱/۵ کیلو تخمین زده‌اند. در سقف تالار ۱۵۰ روزنه به قطر دوازده تا پانزده سانتی‌متر تعبیه کرده بودند که نوری لطیف از آنها به درون می‌تافت و بر شکوه، جلال و تجمل دربار می‌افزود؛ به طوری که وقتی افرادی که برای نخستین بار به این مکان قدم می‌گذاشتند، با این منظره روبه‌رو می‌شدند، بی‌اختیار به زانو درمی‌آمدند (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۳۸۸-۳۸۹).

امنیت و حفظ جان پادشاه از اهمیت وافر برخوردار بود؛ به همین سبب، هنگام خروج شاه از کاخ، نیروی نظامی گردونه سلطنتی شاه را احاطه می‌کردند و نگهبانان شخصی از او محافظت می‌کردند (بریان، ۱۳۸۵: ۱/۴۰۴). به هنگام خواب، چهل بستر برای شاه تدارک می‌دیدند؛ با وجود این، ممکن بود که وی در هیچ‌کدام از آنها نخوابد (جاحظ، ۱۳۸۶: ۱۹۲). همچنین، برای اطمینان از زهرآلودنبودن غذای امپراتور، مأموری که لقب فرخشاد یا پدشخور

(padeshkhorvar: به معنی پیش‌خور) داشت، آن را می‌چشید و پس از آنکه از سالم‌بودن غذا یقین پیدامی‌کردند، پادشاه آن را میل می‌کرد (کریستن‌سن، ۱۳۸۴: ۴۰۲). حتی، برخی بر این نظر هستند که شخص شرفیاب‌شده به حضور پادشاه، ملزم بود دستار سفید و پاکی را مقابل دهان خود بگیرد تا نفس موجب پلیدی فرّشاهی نشود (همان: ۳۹۱).

هدیه‌دادن به پادشاه در زمان کورش بزرگ، بیشتر جنبهٔ انقیاد سیاسی داشت. وی دستور داده‌بود که حکمرانان برگزیده‌اش در گوشه و کنار امپراتوری، آنچه را به حال دولت مرکزی مفید است، به پایتخت ارسال کنند (گرنفون، ۱۳۸۶: ۲۶۲). در پی رفتار نیک کورش، شهرها نیز در اهدای بهترین محصولات خود بر یکدیگر پیش‌دستی می‌کردند و بزرگان قوم خدمتش را مایهٔ سرافرازی می‌دانستند (همان: ۲۶۵). اگرچه از زمان داریوش بزرگ خراج و مالیات شکل منظم‌تری به خود گرفت، رسم هدیه‌دادن به پادشاه هرگز قطع‌نشد. هدیه‌دادن به فرمانروای مملکت امر مهمی بود که می‌توانست پیوند او و رعایایش را افزایش دهد. وقتی شاه بزرگ در پارس سفر می‌کرد، هر پارسی بنا به وسع خود هدیه‌ای به شاه بزرگ تقدیم می‌داشت. اما، اگر پارسیان به مزرعه‌داری و کشاورزی مشغول بودند، هدیه‌های تجملی یا چیزهای بسیار گران‌بها به شاه تقدیم نمی‌کردند، بلکه پیشکش‌های آنها را یک گاو، یک گوسفند، غلات یا حتی شراب تشکیل می‌داد. هنگام سفر شاه، این پیشکش‌ها هدیه تلقی می‌شد و او نیز آنها را به عنوان هدیه می‌پذیرفت. اما، کسانی که تنگدست‌تر بودند، شیر، خرما، پنیر، یا بر حسب فصل، میوه تقدیم می‌کردند و دیگران میوه‌های نوبرانهٔ زمین خود را اهدا می‌کردند (ویسهوفر، ۱۳۸۵: ۵۹).

قابل توجه‌ترین هدایایی که به پادشاه می‌دادند، به هنگام برگزاری جشن نوروز و مهرگان بود. در این دو عید، نمایندگان مختلف اقوام تحت‌سلطهٔ پیشکش‌های خود را به شاه بزرگ تقدیم می‌کردند. نقش برجسته‌های موجود در تخت‌جمشید این مسئله را به‌خوبی تأیید می‌کند (سامی، ۱۳۸۹: ۱۴۷-۱۶۳). سنت مزبور در عصر پارت‌ها پابرجا ماند (مشکور، ۱۳۴۶: ۷) و به روزگار ساسانی دارای سازوبرگ‌های بیشتری شد. نام هدیه‌دهندگان ثبت می‌شد و چنانچه فرد موردنظر در زمانی به تنگدستی می‌افتاد، ارزش پیشکش‌های او را برآورد می‌کردند و دو برابر آن را به آن شخص می‌دادند. اما، چنانچه ارمغان فرد ناچیز بود؛ مثلاً، درمی‌آوردند یا ترنجی به نام شاهنشاه تقدیم کرده‌بود، رئیس دیوان شاهنشاه را باخبر می‌کرد. پادشاه نیز دستور می‌داد تا سببی یا ترنجی را با دینار طلا پر کرده و پاداش دهند. در صورتی که فرد هدیه‌کننده به هنگام دریوزگی از دربار کمک نمی‌طلبید، گنهکار

شناخته می‌شد، چراکه قوانین کشور را تحقیر کرده بود. بنابراین، در صورت اطلاع پادشاه، مجرم را عقوبت می‌کردند و در صورتی که از کارمندان دولتی بود، شش ماه از حقوق او را به کسی می‌دادند که با او دشمن بود (جاحظ، ۱۳۸۶: ۲۰۷-۲۱۰). تمام متون موجود نشان می‌دهند که شاهان بزرگ از این طریق - هدیه گرفتن - به تناوب سلطه خود را بر اقوام قلمرو خویش دوباره مورد تأکید قرار می‌دادند؛ آنان به این اقوام وظایفشان را یادآوری می‌کردند و آنان را وامی‌داشتند که فرمانبرداری خود را با تقدیم هدایا علناً اعلام دارند و در نتیجه، حدود قدرت بی‌واسطه خود را بر متصرفات رعایایشان نشان می‌دادند. این قدرت فقط بر مبنای نمایندگی از شاه بزرگ تداوم می‌یافت. این شاه در دوردست اقامت داشت، اما همیشه می‌توانست حضور و اقتدار خود را چه مستقیم و چه غیرمستقیم، از طریق جابه‌جایی و چه غیرمستقیم از طریق استانداران، عیناً تحمیل کند (بریان، ۱۳۸۵: ۱/ ۲۹۷-۲۹۸).

خوراکی‌های گوناگونی از گوشه و کنار شاهنشاهی به پایتخت هخامنشی می‌فرستادند. برخی از محصولات به خاطر کمیاب بودن یا به سبب مرغوبیت آنان - و دلایل دیگر - فقط به مصرف دربار سلطنتی می‌رسید؛ از آن جمله، می‌توان به روغن کنگر کارمالینا، روغن گردوی پارس، شراب خالوبونیای سوریه، گندم آیولیا، خرما ی بابل، و... اشاره کرد. همچنین، آب نوشیدنی پادشاه از رودخانه خواسپس که در کنار شوش جاری است، به خاطر سبک و مطبوع بودن آب این رودخانه، تأمین می‌شد (همان: ۱/ ۳۰۹-۴۰۷). شاه بزرگ در جام تخم‌مرغی مخصوصی شراب می‌خورد (سیسیلی، ۱۳۸۴: ۶۲۶) و فرد مخصوصی را برای ریختن شراب گمارده بود. ساقیان سلطنتی نخست با ظرافت خاصی در جام، شراب می‌ریختند و سپس با سر انگشتان خود جام را بلند می‌کردند و طوری آن را به شاه تعارف می‌کردند که وی بتواند به سهولت آن را بگیرد و بنوشد. اما، قبل از آنکه شاه آن را میل کند، ساقی می‌بایست مقداری از آن را می‌نوشید تا اگر زهری در آن ریخته باشد، خود مسموم شود و جان فرمانروا به سلامت بماند (گزنفون، ۱۳۸۶: ۱۳-۱۴). افزون بر اینها، شام خوردن شاهنشاه با قواعد و اصول درباری خاصی برگزار می‌شد. خدمتکاران سفره کار خود را در سکوت انجام می‌دادند و به هنگام غذا خوردن اصلاً حرفی زده نمی‌شد تا بزاق دهان چیزی را آلوده نکند (هیئتس، ۱۳۸۸: ۲۹۳). در طول شام، کنیزان رامشگر شاه می‌خواندند و چنگ می‌زدند؛ یکی از آنها تک‌خوان و تک‌نواز بود و دیگران با او هم‌سویی می‌کردند (بریان، ۱۳۸۵: ۱/ ۴۵۷). بنابراین، تلاش وافر می‌شد تا با اختصاص دادن غذا، نوشیدنی، محصولات و آداب درباری خاص به امپراتور، جایگاه ویژه‌ای برای او نسبت به دیگران قائل شوند.

پادشاهان ساسانی، به هنگام سختی و جنگ برنامه غذایی خود را تغییر می‌دادند. آنان غذاهای متنوع را به کنار می‌گذاشتند و به خوراکی‌های ساده همچون نان، سبزی، سرکه و نمک اکتفا می‌کردند. در این ایام، به جز دبیرید، موبدان موبد و افسر بزرگ اسواران ایران، کسی حق هم‌سفره‌شدن با پادشاه را نداشت. این وضعیت ادامه‌پیدامی‌کرد تا اینکه آن مسئله رفع می‌شد. بنابراین، دوباره خوان پادشاهی به رسم پیش گسترده می‌شد و پادشاه آنچه را بر خود حرام کرده بود، روا می‌کرد (جاحظ، ۱۳۸۶: ۲۲۳). با نگاهی به منابع تاریخی، متوجه می‌شویم که پادشاهان ساسانی دعای خاصی را قبل از خوردن غذا زمزمه می‌کردند (طبری، ۱۳۸۴: ۴۴۶)؛ امری که به‌نظر می‌رسد بیشتر تحت‌تأثیر آیین زرتشت باشد که به روزگار ساسانی دین رسمی کشور شده‌بود.

اگرچه یک پارسی از خدای خویش درخواست سعادت برای تمام مردم و شاه می‌کرد و خود را مشمول این دعای عمومی می‌دانست (گیرشمن، ۱۳۸۱: ۱۷۱)، دعای خیرکردن برای ملت در حضور پادشاه، یکی از اعمالی بود که انجامش همچون خمیازه‌کشیدن یا تفانداختن ممنوع بود. این وظیفه شاه بود که چنین امری را انجام‌دهد، چراکه ایرانیان کهن بر این باور بودند که دعای خسروان دادگر به اجابت نزدیکتر است (جاحظ، ۱۳۸۶: ۱۶۸). هنگامی که عزا و مصیبتی بر شاهنشاه وارد می‌شد، هیچ‌کدام از درباریان و بستگان نمی‌توانستند به وی تسلیت گویند (همان). همچنین، شایسته نبود در زمان بیماری کسی به عیادت وی رود، مگر آنکه پادشاه خود به کسی چنین اجازه‌ای دهد یا فردی را احضار نماید (همان: ۲۰۵). هیچ‌کس حق نداشت با رأی خود از پیشگاه پادشاه خارج شود مگر اینکه پادشاه با اشاره‌ای به وی اجازه چنین کاری را بدهد. افزون بر این، ندیمان و هم‌نشینان به هنگام شب‌نشینی‌ها باید به حالات شاهنشاه توجه می‌کردند تا در صورت خمیازه‌کشیدن، تکیه‌دادن، ازجای‌برخاستن - در موقع مشخص و بر حسب عادت - و ... از جای برخیزند، چراکه این علایم نشان‌دهنده این بود که همه اجازه دارند بیرون روند (همان: ۱۸۷).

فرمانروایان می‌کوشیدند ملازمانشان افرادی شریف و فرزانه باشند و از معاشرت با فرومایگان پرهیز می‌کردند. بنیان‌گذار امپراتوری ساسانی در این راستا می‌گوید:

برای نفس شاه و رئیس و دانشور فرزانه چیزی زیان‌آورتر از معاشرت مردم پست و آمیزش اشخاص فرومایه نیست، زیرا همچنان که نفس از آمیزش مردم شریف فرزانه و الانزاد اصلاح پذیرد، از معاشرت فرومایه تباهی گیرد و عیب پذیرد و از فضیلت بگردد و از اخلاق پسندیده دور افتد همان‌طور که باد وقتی به بوی خوش گذرد بوی خوش آرد که نفوس را سرزنده کند و اعضا را نیرو فزاید و اگر به عفونت گذرد عفونت آرد و نفس را

رنجه دارد و اخلاق را زیان کلی رساند که فساد زودتر از صلاح به نفس راه یابد چنانکه ویرانی زودتر از بنا صورت پذیرد و گاه باشد که صاحب معرفت از یکماه معاشرت با فرومایگان سفله روزگاری دراز عقل خویش را تباہ یابد (مسعودی، ۱۳۶۵: ۱/ ۲۳۹).

ملازمان پادشاه علاوه بر خردمندی و فرزاندگی باید ویژگی‌های خاصی را دارا باشند و افزون بر آداب درباری خاصی که افراد به هنگام معاشرت با پادشاه - در موقعیت‌های مختلف - انجام می‌دادند، ملزم به رعایت امور دیگری نیز بودند. شخصی که ناگزیر بود با پادشاه معاشرت و ارتباط داشته‌باشد، نه‌تنها باید در حسن رفتار و آداب و اخلاق نیکو باشد، بلکه باید به لحاظ جسمی نیز شرایط نیکویی داشته‌باشد؛ اندام وی بی‌عیب و اعضای او بی‌نقص باشند و دارای طبعی معتدل باشد (جاحظ، ۱۳۰۸: ۹۴). چنانچه ملازم فرمانروا بخواهد پندی یا خبری مهم را به او عرضه کند، باید نهایت خردمندی را در کلام خود به‌کاربرد تا از یک طرف گفتارش به قتل خود منجرنشود و از سویی دیگر پیام خود را با ظرافت خاصی به گوش شاهنشاه برساند. بنابراین، مأموران درباری سعی می‌کردند با بیان داستان ویژه‌ای (ثعالبی، ۱۳۸۵: ۲۲۰) یا حتی در مواقعی حساس با نواختن موسیقی (حموی، ۱۹۹۵: ۳/ ۳۱۹)، این وظیفه را اداکنند. وقتی فرمانروا لب به سخن می‌گشود، شایسته نبود که هم‌نشینش چشم به اطراف بدوزد یا دل را به حدیث نفس مشغول کند (ابن‌مقفع، ۱۳۷۵: ۴۷). افزون بر این، مناسب نبود ملازم سلطان به دوستی سابق خود با وی دلخوش کند و امور را میان خود و شاهنشاه بر اساس خلق‌وخویی که از وی سابقه دارد و با آن آشناست قراردهد، زیرا اخلاق در فرمانروا ملاک داوری نیست؛ همچنان در تغییر است و می‌تواند به زیان ایشان تمام شود (همان: ۶۳).

رازداری ویژگی دیگر هم‌نشین فرمانروا بود و در صورتی که اسرار شاهنشاه را فاش می‌کرد، مستوجب عذاب سختی می‌شد (هیئتس، ۱۳۸۸: ۳۹۲). آشکارشدن رازهایی که به شاه و مملکت مربوط می‌شد، ممکن بود خطرهایی را برای کشور و موقعیت حساس شاه ایجادکند؛ در نتیجه، خود امپراتور نیز باید برای گفتن آنچه در دل داشت، نهایت احتیاط را در دستور کار خود قرارمی‌داد و سخن خود را با دین‌مردان، جوانمردان (ابن‌مقفع، ۱۳۷۵: ۲۸) و به گفته اردشیر ساسانی، با خردمندان و صاحبان جاه در میان می‌گذاشت:

... ای پسرک من سخت را با صاحبان جاه گوی و بخششت را برای جنگ در راه دین و میهن و خرسندیت را جهت دینداران قرار ده و راز خود را به خردمندان بسپار که بدان چه تو اهمیت می‌دهی اهمیت می‌دهند (دینوری، بی‌تا: ۱/ ۱۳).

وقتی پادشاه به سفر می‌رفت، هم‌نشین و همراه او باید علاوه بر رعایت اصول درباری و حسن معاشرت نسبت به پادشاه - همچون مواردی که در بالا ذکر کردیم - به فن سیاحت و شناخت راه‌ها، کوه‌ها و چشمه‌سارها واقف باشد. و در کنار خوشرویی و شیرین‌زبانی:

بحال گذشتگان عارف بوده مردم‌شناس باشد، و با مکارم اخلاق پیشینیان آشنا و آگاه بود، امثال سائره و داستانها و مثلها را نیکو داند، و گویندگان را نیک شناسد و از نوا در گفتار و سخنان برجسته ایشان طرفی بداند، از هر فنی بهره‌ای و از هر خیر و شری شمه‌ای آموخته باشد، و چون از بهشت و آخرت سخنی بمیان آید، نیکی‌ها را بستاید و از پاداش نیکوکاران سخنی چند یاد کرده باشد راه بگردار نیک همی ترغیب کند، و چون از دوزخ و کیفر بدکاران ذکری رود، رسم تخذیر و تخویف را بداند و بکار برد و پادشاه را بهره‌یزگاری و رستگاری بخواند (جاحظ، ۱۳۰۸: ۹۴-۹۵).

همراهان شاهان ساسانی را به هنگام سفر بزرگان و اسواران تشکیل می‌دادند. به همین سبب، آنان مرکب خود را برای معاینه نزد متخصصان دواب سلطنتی می‌بردند، زیرا اسب کسی که افتخار ملازمت امپراتور را داشت، بایستی خوب باشد، نه تنبل نه تند، نه سر سم بزند، نه سرکشی کند، و نه مایل باشد به مرکب شاه نزدیک شود. و نیز نمی‌بایست در راه سرگین بریزد و ادرار کند، و به این جهت مقرر بود که اسب را شب قبل خوراک ندهند. در نتیجه، ملازمت پادشاه در سفر امری شاق و افتخاری دشوار بود که چندان مطبوع طبع بزرگان واقع نمی‌شد. به همین مناسبت، پادشاهان ایرانی ملتزمان رکاب خود را زود تغییر می‌دادند (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۳۹۵).

بنابراین، رعایت اصولی که ایرانیان کهن در قالب آداب معاشرت و هم‌نشینی در برابر پادشاه انجام می‌دادند، بازتابی جز اینکه از شاه شخصیتی فراتر از یک انسان بسازد نداشت. به طور کلی، به نظر می‌رسد انجام این امور که در مطالب بالا به قسمتی از آن اشاره کردیم، از زمان مادها تا پایان روزگار یزگرد سوم، به مرور دارای سازوبرگ و تجملات بیشتر شد و از فرمانروایان دوران باستان شخصیتی جداگانه نسبت به توده مردم ساخت. اما، جامعه ایرانی نیز نه تنها با این مسئله به ستیز و مبارزه برخاست، بلکه این امر برایش به طور شگفتی نهادینه شد و حتی برای ارتقای آن کوشید.

۳. آداب معاشرت و هم‌نشینی در جامعه

با نگاهی به تاریخ ایران کهن، متوجه می‌شویم که اخلاق و ادب پایه و اساس روابط

اجتماعی در ایران کهن بوده است. مورخان غربی همه به نکاتی در این زمینه اشاره کرده‌اند و متونی که نوشته‌های خود را از خدای نامه‌ها و آیین‌نامه‌ها در مورد ایرانیان گرفته‌اند، همه این مسئله را تأیید می‌کنند. اهمیت این مسئله برای آنان از آنجا آشکار می‌شود که از همان بدو کودکی به فرزندانشان آموزش‌های خاصی می‌دادند تا فرزندانشان به خصلت‌های پسندیده خو بگیرند. آنان اطفال را به مکتب می‌بردند تا ادب بیاموزند. رؤسا و مراقبینشان اکثر روز مراقب حال آنان بودند و قضاوت و عدالت را میان آنها مجری می‌داشتند، زیرا در بین خردسالان نیز مانند اشخاص مسن همان اتهامات دزدی، خدعه، بی‌حرمتی، حيله و ناسزاگویی و این قبیل ذمائم اخلاقی وجود دارد. چنانچه طفلی مرتکب این تقصیرات می‌شد، پس از اثبات جرم مجازات می‌شد؛ ولی، اگر کسی بهتان ناروایی به دیگری وارد می‌ساخت و از عهده اثبات آن بر نمی‌آمد، دچار مجازات می‌شد. وقتی می‌دیدند طفلی در برابر احسان، از حق‌شناسی و نگاه‌داشتن حرمت ولی نعمت خود سر باز زده است، سخت تنبیه می‌شد، زیرا معتقد بودند که اشخاص نمک‌نشناس از ادای تکلیف در برابر خدایان و انجام وظیفه در مقابل والدین یا وطن و دوستان خویش سرپیچی می‌کنند و بدین علت مستوجب عقوبت و مجازات سخت هستند. افزون بر این، مریمان کودکان را به اعتدال مزاج، خو می‌دادند و آنان را ترغیب می‌کردند نسبت به رؤسای خود مطیع و وظیفه‌شناس باشند. امری که بزرگتران نیز نسبت به مهتران خود انجام می‌دادند. همچنین، به آنها آداب غذاخوردن و نوشیدن می‌آموختند و به قناعت در مصرف خوراک تشویق می‌کردند (گزنفون، ۱۳۸۶: ۷-۸). در کنار تعلیم تیراندازی و اسب‌سواری، از راست‌گویی به عنوان آموزشی یادشده است که معلمان به کودکان بالای پنج سال می‌دادند (هرودت، ۱۳۶۸: ۷۵). بنابراین، ترغیب کردن کودکان به رعایت اصول پسندیده و ارزشی - در نزد ایرانیان - هرچند شگفت‌آور است، بازخورد این اصول ایجاد جامعه اخلاقی با آداب خاص در آن دوران است که تأثیری مستمر در فرهنگ و رسوم ایران زمین، نه تنها در ایران باستان، بلکه تا به امروز از خود برجای گذاشته است.

ادب و رفتار خوب را چنان به پارسیان تلقین می‌کردند که ویژگی اصلی سرشت آنها شده بود. هنگامی که پارسیان در راه به هم برمی‌خوردند، آشنایان هم طبقه با بوسیدن لب یکدیگر به هم سلام می‌گفتند. کسی که از نظر موقعیت اندکی پایین‌تر بود، گونه‌اش را برای گرفتن بوس به جلو می‌برد. فرودستان نیز کاملاً کرنش می‌کردند. برهنه بودن بخشی از بدن نه تنها دور از ادب، بلکه شرم‌آور بود. از این رو، پارس‌ها لباسی می‌پوشیدند که همه بدن را

می‌پوشاند (هیئتس، ۱۳۸۸: ۳۹۱-۳۹۲). از دیگر عادات قدیمی آنان این است که در حین راه‌رفتن چیزی نمی‌خورند و نمی‌آشامند و مجاز نیستند در بین راه قضای حاجت نمایند (گزنفون، ۱۳۸۶: ۳۹۲). آنها نه تنها از گفتن هرگونه سخن بی‌ادبانه که حتی از خندیدن بلند در حضور دیگران هم خودداری می‌کردند. انداختن آب دهان، گرفتن دماغ یا هرگونه رفتار خلاف عرف دیگر در حضور دیگران، در نظر پارس‌ها شرم‌آور شمرده می‌شد (هیئتس، ۱۳۸۸: ۳۹۲). ایشان به آب روان حرمتی خاص می‌گذارند و هیچگاه در آب جاری تف نمی‌اندازند یا قضای حاجت نمی‌کنند و حتی دست خود را در آب روان نمی‌شویند و دیگران را نیز از آن کار منع می‌کنند. در نزد ایشان، آنچه انجامش حرام باشد، ذکرش نیز مکروه است و بدترین کارها دروغ‌گویی است و پس از آن وام‌ستاندن، زیرا می‌پندارند بیم و واهمه مرد بدهکار را به دروغ‌گویی وادار می‌سازد (هرودت، ۱۳۶۸: ۷۶). برگشتن به طرف چیزی دور از ظرافت بود، چون یک پارسی مؤدب هرگز نباید کنجکاوی خود را نشان می‌داد (هیئتس، ۱۳۸۸: ۳۹۲).

به هنگام غذاخوردن اصلاً حرفی نمی‌زدند تا بزاق دهان چیزی را آلوده نکند. هیچ پارسی‌ای چشم‌ها و حتی دست‌هایش را در سفره نمی‌چرخاند یا دستش را در نوشیدنی فرو نمی‌برد (هرودت، ۱۳۶۸: ۳۹۲). باید گفت آنان زمان مشخصی برای خوردن غذا نداشتند، بلکه به محض احساس گرسنگی طعام خویش را میل می‌کردند تا سیر شوند (کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۱۵۸-۱۵۹). آنان در بزم و ضیافت خوددار و معتدل‌اند و از زیاده‌روی به‌ویژه از حرص به میگساری چنان می‌پرهیزند که گویی از طاعون می‌گریزند (همان: ۱۵۹). به طور کلی، ایرانیان بسیار دست‌ودلباز بودند و به‌هیچ‌وجه خساست در آنها راه نداشت. برای پارسیان بسیار لذت‌بخش بود تا آنجا که ممکن است تعداد بیشتری را در گشاده‌دستی خود سهیم کنند (هیئتس، ۱۳۸۸: ۴۱۸). افزون بر این، ایرانیان با همسران خود نه می‌نوشیدند و نه می‌رقصیدند، بلکه فقط با زنان غیررسمی خود چنین می‌کردند (همان: ۳۳).

پرحرفی در نزد پارسیان گناه بزرگی محسوب می‌شد و به چنین افرادی برای درمیان‌نهادن سخنی بزرگ اعتماد نمی‌کردند (همان: ۳۹۲). در همین راستا، فاش کردن راز در برابر کودکان امری بود که از سوی خردمندان بسیار مورد نکوهش قرار گرفته بود، چراکه «آنان اگرچه کوچک‌اند، کوچک در پراکندن راز نباشند، و چون بگویند، در جایی گویند که خوشایندتان نباشد» (مسکویه رازی، ۱۳۶۹: ۱/ ۱۲۴).

مردمان ایران کهن به عهد و پیمان خود بسیار وفادار بودند و این امر را نه تنها در مورد خویشان و دوستان، بلکه در برابر مردمان خارج از دین خویش نیز رعایت می‌کردند (عریان، ۱۳۶۰ الف: ۶). در همین راستا، فلاویوس یوسیفوس، مورخ یهودی، می‌نویسد: در بین پارت‌ها رسمی هست که در هنگام بستن پیمان به یکدیگر دست می‌دهند و آنان بسیار به نگاه‌داری پیمان و عهد خود پایبندند. پلوت شاعر رومی در حق ایرانیان هم‌عصر خویش می‌گوید: «در عمل بنده و اسیرند، در قول و حرف آزاد» (مشکور، ۱۳۴۶: ۳۶۴-۳۶۵).

تاریخ ایران باستان نشان می‌دهد که احترام به پدر و مادر همانند احترام به پادشاه یک خصلت کلی جامعه ایرانی است و در همه طبقات ایرانی رایج بوده‌است، هرچند با توجه به جامعه پدرسالار ایرانی، می‌توان گفت پدر نه تنها یک سرپرست، بلکه حکم یک پادشاه را در خانه داشته‌است. پسری که قصد ازدواج داشت، نیازمند اجازه پدر و مادر بود. قدرت پدر بر پسر تا آنجا بود که ارسطو عقیده داشت پارسیان با پسران خود مانند بردگان رفتار می‌کنند (هیئتس، ۱۳۸۸: ۳۱۸). با اینکه زن کاملاً تابع مرد بود، در مقام مادر احترام بسیاری داشت (همان: ۳۳). پارسیان معتقدند هیچ‌کس پدر یا مادر خود را به قتل نمی‌رساند و اگر گاه چنین وضعی پیش آید، در صورت رسیدگی معلوم خواهد شد که آن فرزند حلال‌زاده نبوده است، چون مطلقاً تردید دارند که پدر حقیقی به دست فرزند خود کشته شود (هرودت، ۱۳۶۸: ۷۵-۷۶). در آن دوران، در کنار سفارش‌هایی که به فرمانبرداری از پدر و مادر می‌شد (تفضلی، ۱۳۶۴: ۲)، بی‌ادبی و آزاررساندن به پدر و مادر سخت مورد نکوهش قرار می‌گرفت؛ تا آنجا که حتی معاشرت و همکاری با چنین افرادی منع می‌شد (بهار و دیگران، بی‌تا: ۹۰).

مطالبی که بیان شد، بخشی از آدابی بود که ایرانیان به هنگام معاشرت و تعامل با یکدیگر رعایت می‌کردند. شخصی که در روابط خود این مسائل را به نیکی رعایت می‌کرد، اصولاً فردی اخلاق‌مند و باادب شناخته می‌شد، ولی کسی که این مسائل را رعایت نمی‌کرد، فردی بی‌ادب و بی‌فرهنگ قلمداد می‌شد. اهمیت این مسائل برای ایرانیان از آنجا مشخص می‌شود که در این زمینه مطالبی را، به‌ویژه در عصر ساسانی، به رشته تحریر درآوردند؛ نوشته‌هایی که بیشتر به قصد تربیت کردن، پاکی روح و تزکیه نفس، ظرافت در گفتار، دانستن آیین مردم‌داری و رسوم معاشرت (محمدی ملایری، ۱۳۸۴: ۳۰۶)، پنددادن و موعظه کردن، مورد استفاده قرار می‌گرفت و در قالب اندرزنامه‌ها و آیین‌نامه‌ها عرضه می‌شد. شگفت این است که بعد از فروپاشی حکومت ساسانی به دست اعراب مسلمان، از این‌گونه

نوشته‌ها، مسلمانان به عنوان «المواعظ و الاداب والحکم» (همان: ۳۰۸) و همچنین «الاداب» و «الادب» (همو، ۱۳۸۰: ۴/۲۶۵) یادکردند و خود عاملی برای بسط و انتشار آن شدند. بدین ترتیب، از خلال مطالبی که امروزه از این‌گونه نوشته‌های کهن به دستمان رسیده، می‌توانیم از داده‌های تاریخی بیشتری - در راستای بحث مورد نظر خویش - استفاده کنیم. اهمیت این‌گونه نوشتارهای حکمت‌گونه از آن جهت برای ما بیشتر می‌شود که برخلاف مطالبی که غریبان در مورد ادب معاشرت و هم‌نشینی ایرانیان آورده‌اند و قاعدتاً از حب و بغض‌های آنان خالی نیست، از بطن و دل جامعه ایرانیان کهن برآمده است.

با نگاهی به اندرزنامه‌ها و متون حکمی متوجه می‌شویم که تنها رعایت برخی اصول معاشرت و تعامل که افراد جامعه به هنگام روبه‌رو شدن با هم رعایت می‌کردند - همچون خمیازه‌نکشیدن، آب دهن نینداختن و... - کافی نبوده است، بلکه افراد مسائل مختلف دیگری را نیز باید مورد توجه قرار دهند. بنا بر این گفته‌ها، فرد عاقل نباید هر کسی را برای تعامل انتخاب کند، مگر آنکه فرد با فضیلتی از حیث دانش، دین و اخلاق باشد

و از ایشان دین و اخلاق و دانش بیاموزد، یا آنکه دست‌کم با کسانی آمیزش و رفاقت کند که با او در اصلاح این امور موافق باشند، و خواسته او را تأیید کنند، و گرچه از وی افضل نباشند، چراکه خصلت‌های پسندیده از نیکی و غیره رشد نمی‌کند مگر با کمک کسانی که با آن موافق باشند، و آنرا تأیید کنند، و برای صاحب فضل و برتری هیچ خویش و قرابتی نزدیک‌تر از این نیست که کسی با او در خصلت‌های نیک همراه و موافق باشد، تا او را در این باره فزونی بخشد و پایدار بدارد. از این‌روست که کسانی از گذشتگان چنین می‌پنداشتند که رفاقت و هم‌نشینی با شخص کندذهن و کودن که با دانشمندان نشست و برخاست دارد پسندیده و مطلوب‌تر از عاقل و خردمندی است که با جهال و نادانان پرورش یافته سروکار دارد (ابن‌مقفع، ۱۳۷۵: ۹۸).

همچنین، انسان خردمند هرگز نباید هم‌نشین خود را کوچک و خوار بشمرد، چراکه هم دور از شئون انسانی و اخلاق است و هم می‌تواند عواقب بدی برای خود فرد داشته باشد (همان: ۱۲۱). نسبت دادن رأی دیگران به خود، امر ناپسند دیگری بود که افراد از انجام آن منع می‌شدند. اندیشه کردن قبل از سخن گفتن بحث دیگری بود که افراد به صورت مکرر به انجامش موعظه می‌شدند:

و از جمله اخلاقت این نباشد که سخنی را آغاز کند، سپس آن را قطع کرده بگویی: در آینده یا بهمین زودی، یا باشد که ... گویی در آن سخن که آغاز کرده‌ای تردید داری، و باید درباره آن بیندیشی، چراکه می‌بایست پیش از لب‌گشودن به سخن درباره آن باندیشه

بپردازی، زیرا خودداری از سخن پس از آغاز کردن به آن نوعی ناتوانی خرد و پریشان خاطرگی شخص بشمار می‌آید (همان: ۵۵-۵۶).

پندهای عملی که در *اندرز آذرباد مارسفندان* بیان شده، از امور دیگری است که افراد به هنگام معاشرت و هم‌نشینی با دیگران ملزم به رعایت آن بودند؛ مثلاً، پرهیز از جدل کردن در میهمانی و دشنام دادن به دیگران، به غذا خوردن حریص نبودن، نه به راست و نه به دروغ سوگند نخوردن، در مقابل دیگران خویشتن را ستایش نکردن، با مرد دزد معاشرت نکردن، کینه و دشمنی نوزیدن، دوری جستن از وام ستاندن - به جز از خویشان و دوستان - در موقع نامناسب نخندیدن، پیمان شکنی و دزدی نکردن. افزون بر این، از افراد خشمگین باید دوری جست؛ از مسخره کردن دیگران باید خودداری کرد؛ با مرد مست نباید هم سفره شد؛ به سخن مرد دروغگو و سخن چین نباید گوش سپرد؛ مردمان را نباید آزار داد؛ مراعات حالا کهن سالان را باید کرد؛ برای مقام نباید ستیزه کرد (بهار و دیگران، بی‌تا: ۵-۱۵۰). همچنین، در جای دیگر سفارش شده است: «به خویشتن گستاخ (مغرور مباشید و... حتی) به سبب بزرگترین ابزار (یعنی نیرو) لاف نزنید» (آبادانی، بی‌تا: ۲). از طرفی آز و طمع داشتن، افترازدن و شهوترانی کردن، مسئله دیگری بود که مردم از انجامش منع می‌شدند (تفضلی، ۱۳۶۴: ۲).

افزون بر مواردی که افراد به هنگام تعامل و نشست و برخاست با دیگران باید از انجامش خودداری می‌کردند، اعمال دیگری نیز وجود داشت که به انجام‌دادنش تشویق می‌شدند؛ از آن جمله می‌توان این موارد را بیان کرد: بر بلا صبر کنید؛ خرج به اندازه دخل کنید؛ مهمان را عزیز دارید (بلخی، ۱۳۱۳: ۱۶-۶۱)؛ با تهیدستان همدردی کنید؛ بی‌نویان را بنوازید؛ پاس همسایگان بدارید؛ با بیگانگانی که در میان شما زندگی می‌کنند به نیکی رفتار کنید؛ پیمانتان را حفظ کنید (مسکویه رازی، ۱۳۶۹: ۱۸۶/۱)؛ دست را پاک بشوید و خویشتن و جامه به پاکیزگی (نگاه) دارید (بزرگمهر، ۱۳۶۱: ۶۲)؛ نسبت به پادشاهان و دوستان یگانه (مخلص و یکرو) باش؛ دوست آن گیر که برای تو سودمندتر باشد؛ با مردم آزاده، کارآگاه و زیرک و خوش خلق مشورت کن و دوست باش؛ از مرد دانا سخن پیرس و به حرف‌هایش گوش سپار؛ اندیشه‌ات را پیوسته نیک نگاه دار؛ پیوسته سخن نرم بگو؛ سپاس‌دار باش تا شایسته نیکی باشی؛ فروتن باش تا دوست بسیار داشته باشی؛ راست‌گو باش تا استوار باشی (بهار، بی‌تا: ۱۳۵-۱۳۹)؛ به فرهنگ خواستاری کوشا باشید (عریان، ۱۳۶۰ ب: ۴۱)؛ در نیکویی به مردم کوشا و نسبت به کار متعهد باشید (پاوندپور، بی‌تا: ۱۲۷).

نصایح و دستورهای عملی که در مورد آداب هم‌نشینی و معاشرت از اندرزنامه‌ها بیان کردیم، تنها بخش اندکی از حجم وسیع متون حکمی و پندگونه بود که ما در اختیار داریم. با وجود این، این متون فرهنگ خاص زمان خویش را که کاملاً مطابق با اصول اخلاقی هستند، بازتاب می‌دهند؛ متونی که فلسفه آنها مبتنی بر اساس دیانتی است (کریستن‌سن، ۱۳۸۴: ۴۲۰) و تأثیرپذیری آنان از آیین زرتشت که در دوران ساسانی، دین رسمی کشور شده بود، انکارناپذیر است. آن‌گونه که از آیین زرتشت برمی‌آید، این دین در کنار زندگی اخروی به زندگی مادی اهمیت بسیاری داده است و می‌کوشد پیروانش را به بازسازی و نوکردن جهان تشویق کند. به طور کلی، به نظر می‌رسد اندرزنامه‌ها تا اندازه قابل‌توجهی تحت تأثیر بخش تعلیمات عملی آیین زرتشت قرار دارند؛ تعلیماتی که حول محور سه اصل بنیادی و اخلاقی دین زرتشت یعنی کردار نیک، پندار نیک و گفتار نیک می‌گردد. در واقع، کسی که در این دنیا به کار نیک و انباشت آن، و کوشش برای زندگانی پیردازد، یار و یاور اهورامزدا در مقابل اهریمن خواهد شد و به بهشت موعود راه خواهد یافت و کسی که دست به امور غیراخلاقی و ناپسند بزند، همراه و دوستدار اهریمن خواهد بود و به جهنم خواهد رفت. بدین ترتیب، آنچه ما تحت عنوان آداب معاشرت و هم‌نشینی در ایران کهن می‌شناسیم، نه تنها می‌توانست تعامل و ارتباط بین مردم را بر اساس ارزش‌ها و سنت‌های اخلاقی فرهنگ ایران زمین شکل بخشد، بلکه می‌توانست سرنوشت آنان را در جهان ابدی نیز مشخص سازد. بنابراین، با درک این نکته که پیوند ناگسستنی بین ادب نشست و برخاست و گفت‌وشنود در ایران باستان با آیین زرتشت وجود دارد، به خوبی می‌توان این فرض را پذیرفت که آداب معاشرت و هم‌نشینی در ایران کهن بر پایه و اساس اخلاق عملی در آن روزگار کهن شکل گرفته است.

۴. نتیجه‌گیری

مطابق با هدف اصلی ما در این تحقیق که پاسخ‌گویی به پرسش اصلی پژوهش بود، می‌توان گفت که رعایت اصولی که ایرانیان کهن در قالب آداب معاشرت و هم‌نشینی در برابر پادشاه انجام می‌دادند، بازتابی جز اینکه از شاه شخصیتی فراتر از یک انسان بسازد نداشت. به طور کلی، به نظر می‌رسد انجام این امور از زمان مادها تا پایان روزگار یزگرد سوم، به مرور دارای سازوبرگ و تجملات بیشتر شد و از فرمانروایان دوران باستان شخصیتی جداگانه نسبت به توده مردم ساخت. اما، جامعه ایرانی نیز نه تنها با این مسئله به ستیز و مبارزه برنخاست، بلکه

این امر برایش به طور شگفت‌زده‌ای نهادینه شد و حتی برای ارتقای آن کوشید. با وجود این، مردمان این مرز و بوم به هنگام برخورد و تعامل با یکدیگر در همین دوران بیشتر بر اساس مبانی اخلاقی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کردند، چراکه معتقد بودند رعایت این اصول می‌تواند آنان را یار و یاور اهورامزدا در مقابل اهریمن کند و همچنین به انباشت نیکی‌های آنان در مقابل بدی‌هایشان بینجامد. ذکر این نکته نیز قابل توجه است که این رفتار و کردار ایرانی در این بازه زمانی تقریباً بدون تغییر به حیات خود ادامه داده‌است و همچون میراثی ارزشمند به نسل‌های بعد انتقال یافته‌است.

منابع

- آبادانی، فرهاد (۱۳۴۶). «اندرز بهزاد فرخ پیروز»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، س ۱۵، ش ۵۶.
- ابن مقفع، عبدالله (۱۳۷۵). *ادب‌الکبیر و ادب‌الصغیر*، مترجمان محمد گلپایگانی و وحید گلپایگانی، تهران: بنیاد نیشابور.
- بریان، بی‌یر (۱۳۸۵). *امپراتوری هخامنشی*، ترجمه ناهید فروغان، ج ۱، تهران: قطره.
- بزرگمهر، مهین‌دخت (۱۳۶۱). *کتاب ششم دینکرد*، تهران: دانشگاه تهران.
- بلخی، برایمی (۱۳۱۳). «پندنامه انوشیروان»، *مجله مصر*، س ۲، ش ۲.
- بهار، محمدتقی و دیگران (بی‌تا). *اندرز آذرباد مارسفندان*، ترجمه چند متن پهلوی، تهران: بی‌تا.
- پاوندپور، محسن (بی‌تا). *یادگار بزرگمهر*، شیراز: دانشگاه شیراز.
- پلوتارخ (۱۳۸۰). *ایرانیان و یونانیان به روایت پلوتارخ*، ترجمه احمد کسروی، تهران: جامی.
- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله) (۱۳۸۰). *تاریخ ایران باستان*، ج ۲، تهران: افسر.
- تفضلی، احمد (۱۳۶۴). *مینوی خرد*، تهران: توس.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک‌بن محمد ثعالبی (۱۳۸۵). *شاهنامه ثعالبی در شرح احوال سلاطین ایران*، ترجمه محمود هدایت، تهران: اساطیر.
- جاحظ، عمر بن بحر (۱۳۰۸). *تاج*، ترجمه نوبخت، یافته احمد زکی پاشا، بی‌جا: بی‌تا.
- جاحظ، عمر بن بحر (۱۳۸۶). *تاج: آیین کشورداری در ایران و اسلام*، ترجمه حبیب‌الله نوبخت، یافته احمد زکی پاشا، تهران: آشیانه کتاب.
- الدینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه (لاتا). *عیون‌الخبار*، مصر: دارالمکتبه المصریه.
- زرین‌کوب، روزبه (۱۳۸۷). «بنیان‌گذاری اتحاد مدها و اهمیت منبع‌شناسی آن»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، س ۵۹، ش ۱۸۵.
- سامی، علی (۱۳۸۹). *پایتخت‌های شاهنشاهی هخامنشی*، تهران: پازینه.

- سیسیلی، دیودور (۱۳۸۴). *ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی*، ترجمه حمید بیکس و اسماعیل سنگاری، تهران: جامی.
- طبری، ابوجعفر محمدبن جریر (۱۳۸۴). *تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه صادق نشأت، تهران: علمی و فرهنگی.
- عریان، سعید (۱۳۶۰ الف). «اندرز دانایان به مزدیسنان»، *چیستا*، س ۴، ش ۲.
- عریان، سعید (۱۳۶۰ ب). «چیده اندرز پوریوتکیشان»، *چیستا*، س ۴، ش ۲.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۵). *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- کتاب مقدس (۲۰۰۹)*. ترجمه قدیم، بی‌جا: ایلام.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۷۴). *وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان*، ترجمه مجتبی مینوی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۸۴). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: نگاه.
- گزنفون (۱۳۸۶). *کوروش‌نامه*، ترجمه رضا مشایخی، تهران: علمی و فرهنگی.
- گیرشمن، رومن (۱۳۸۱). *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی.
- محمدی ملایری، محمد (۱۳۸۰). *فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، ج ۴، تهران: توس.
- محمدی ملایری، محمد (۱۳۸۴). *فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی*، تهران: توس.
- مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین (۱۳۶۵). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۶۹). *تجارب‌الأمم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، ج ۱، تهران: سروش.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۴۶). *تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان*، تهران: دانشسرای عالی.
- مقدسی، مطهرین‌طاهر (۱۳۷۴). *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۲، تهران: آگه.
- نولدکه، تئودور (۱۳۷۸). *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ویسهوفر، یوزف (۱۳۸۵). *ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- هرودوت (۱۳۶۸). *تواریخ*، ترجمه با حواشی از ع. وحید مازندرانی، بی‌جا: دنیای کتاب.
- هیتس، والتر (۱۳۸۸). *داریوش و ایرانیان، تاریخ فرهنگ و تمدن هخامنشی*، ترجمه پرویز رجبی، تهران: ماهی.
- یاقوت حموی، یاقوت‌بن عبدالله (۱۹۹۵). *معجم‌البلدان*، ج ۲، طبع الثانیه، بیروت: دار صادر.